

مهمانی دوست رفیق تاجر

مرحوم آیت الله شیخ جواد کربلایی از قول مرحوم شیخ عبدالحسین امینی نقل کردند که فرمود: رفیق تاجری داشتیم در بغداد و هر چند گاهی به ما سر می زد. بعضی اوقات هم همراه یکی از دوستانش که سنی مذهب بود به منزل ما می آمدند و در بین صحبت گاهی از مطاعن خلفا سخن به میان می آمد و ما هم بعض مطاعن عمر را ذکر می کردیم.^۱

۱- مطاعن از ریشة طعن (ضرر به زدن یا نیزه) است و معنای آن بیان عیوب اشخاص است. آنچه ما به ی زنگ و عیب در زندگی و رفتار و سخنان کسی است، مطاعن نامیده می شود. «مثالب» نیز تعبیر دیگری از این بیان عیوب است. در برخی کتب روایی و تاریخی مطاعنی از خلفا ذکر شده که شامل انتقاد از عملکرد و بیان نقطه ضعفهای آنان است.

علامه مجلسی در بحار الأنوار بابی گشوده و مفصلاً هفت نمونه از مطاعن ابو بکر را از کتب پیروان خلفا آورده است؛ مثل این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، قرائت سوره براءت را ابتدا به ابوبکر سپرده بودند، اما از او گرفته و برعهده بر عهده ی امیرالمؤمنین علی علیه السلام نهادند، یا تخلف ابوبکر از حضور در سپاه اسامه، ماجرای فدک، فلتنه بودن بیعت با ابوبکر، ترک اجرای حدّ بر خالد بن ولید که مالک بن نویره را کشت و ... و مفهوم و نتایج هریک از این ها و مباحثی که پیرامون آن وجود دارد. نیز باب دیگری در مطاعن عمر گشوده و نوزده طعن برای او برشمرده است؛ نیز بیست طعن برای عثمان ذکر کرده است. ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه پس از شرح مبسوط زندگینامه ی عمر، به ده مورد از طعن ها و انتقادهایی که به عمر وارد شده پرداخته و کوشیده تا آن ها را جواب دهد و از عمر دفاع کند. مرحوم علامه ی امینی نیز در «الغدير» فصلی مبسوط با عنوان «نوادير الأثر فی علم عمر» صد مورد را نقل می کند که عمر به احکام دین و سؤالاتی که از او شده جاهل بوده و در برخی از آن ها امیرالمؤمنین علی علیه السلام به کمک او آمده اند و عمر بارها گفته «لو لا علیّ لهلك عمر». در کتاب «من حياة الخليفة عمر بن الخطاب» نیز نمونه های فراوان از مطاعن عمر آمده است، نیز در «معالم المدرستين»، جلد دوم و در «محنة البيضاء» مرحوم فیض کاشانی، ج ۱ ص ۲۳۶.

این نمونه ها و موارد، شاهد بر آن است که آنان (پیشوایان پیروان سقیفه) در حدی نبوده اند که امامت مسلمین و خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را برعهده بگیرند و با وجود امیرالمؤمنین علیه السلام که اعلم امت و افضل از همه بودند، با غضب خلافت، ظلمی بزرگ به اسلام و امت محمدی و بشریت انجام دادند.

یک روزی این شخص سنی، من و رفیقم را به منزلش در بغداد دعوت نمود؛ ما که بی خبر از همه چیز بودیم دعوت او را اجابت کردیم و گفتیم شب هنگام می آییم. موقع غروب بود که راه منزل او را گرفتیم. در بین راه به یک سید ناشناسی برخورد نمودیم، او نزد ما آمد و سر سخن را باز نمود؛ فرمود من هم باید با شما بیایم و با ما همراه شد.

رفتیم و به منزل او رسیدیم؛ منزلش کنار شط بود. وارد منزل شدیم و ما را به طبقه ی دوم برد. دو اتاق بود، و جلوی یکی از آن ها تعدادی کفش بود. معلوم بود افرادی داخل اتاق هستند. گفتیم شاید از رفقای ما هستند؛ صاحب خانه ما را به اتاق دوم راهنمایی کرد و سید در حال عبور از مقابل اتاق اول که به نظر رفقای صاحب خانه داخل آن بودند به آرامی در را قفل کرد؛ وارد اتاق شدیم و ... با منظره ی عجیبی روبه رو شدیم!

در وسط اتاق یک منقل زغال گذاشته شده و بر روی آن تعدادی سیخ آهنی قرار داده بودند که از شدت حرارت سرخ شده بود! این منظره موجب وحشت ما شد. وحشت انگیز تر از آن صحنه، سخن صاحب خانه بود که خطاب به ما گفت: « شما را امشب دعوت کردم تا جزای گفته های خود را بچشید! این آتش به خاطر آن سخنان شما در باره ی آقای ما عمر مهیا شده است و این افراد که دعوت شده اند هم به خاطر همکاری با من در این امر این جا هستند». این جمله ی او تمام نشده بود که سید ناشناس گلوی او را گرفت و از پنجره ای که به طرف شط باز می شد به پایین پرتاب کرد، و به ما گفت زود باشید از این جا بیرون رویم.

از خانه بیرون آمدیم و سید به ما گفت به طرف شط بروید که آن جا کسی منتظر شما است، و از ما جدا شد. کنار شط رفتیم و دیدیم یک شخصی بر روی قایقی ما را صدا می زند! به نزد او رفتیم، گفت: سوار شوید؛ سوار شدیم و به سرعت حرکت کرد.

در بین راه گفت: من استراحت می کردم که امام موسی بن جعفر علیهما السلام را در خواب دیدم و به من فرمودند: «برو کنار شط، دو نفر از دوستان ما به نام عبدالحسین امینی و ... می آیند؛ آن ها را سوار نموده و از شط به آن طرف ببر.» من هم بیدار شدم و آمدم که شما را دیدم.